

نگارش کتابی با عنوان «پایان مأموریت» در مسیر مستند داستانی شهید رئیسی

کتاب «پایان مأموریت» مستند داستانی شهید رئیسی به قلم مصطفی رضائی روانه بازار نشر می‌شود.

به گزارش خبرنگاران گروه فرهنگ، هنر و رسانه گزارش خبر، حجت الاسلام مصطفی رضایی نویسنده کتاب پایان مأموریت (زندگی نامه داستانی رئیسی جمهور شهید آیت الله ابراهیم رئیسی) اظهار کرد: این کتاب در ۱۴۰ برش داستانی تنظیم شده است که از ابتدای تولد تا زمان شهادت شهید رئیسی به قلم تحریر در آمده است.

وی گفت: در این کتاب به فراز و نشیب های زندگی این شخصیت بین المللی پرداخته که زوایای زندگی ایشان را از زبان خودشان روایت می‌شود و این کتاب به صورت داستانی در قالب ۲۰۰ صفحه چاپ شده است.

حجت الاسلام رضائی بیان کرد: چاپ این کتاب توسط نشر معارف (دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها) در دست چاپ قرار گرفته که در هفته آتی روانه بازار خواهد شد.

نویسنده کتاب پایان مأموریت افزود: شهید رئیسی در هر جایگاهی که بود مأموریتش را به درستی انجام داد و در زمانی که در آستان قدس رضوی، قوه قضائیه و ریاست جمهوری و چه قبل از همه این پست ها بوده به طوری عمل می‌کرد که با برنامه ریزی و کار جهادی کارها را به پیش می‌برد تا نیاز نباشد افرادی در آینده نواقص کاری او را ترمیم کنند.

وی در این زمینه تصریح کرد: به همین دلیل در دوران کوتاه ریاست جمهوری که آمارها هم گواه آن است خداوند پایان مأموریت را برای ایشان شهادت رقم زد.

حجت الاسلام رضایی در ادامه به خبرنگار صابری زاده گفت: با توجه به اینکه در ایام حساس و سرنوشت ساز انتخابات هستیم و خیلی ها دوست دارند خودشان را به شهید نزدیک یا شخصیت ایشان را تخریب کنند و نگاهی که از سوی مردم برای ایشان بوجود آمده را مخدوش کنند وجود چنین کتابی که با مخاطب انس بگیرد و بتواند لحظه لحظه زندگی را از زبان خود شهید برای مخاطب تعریف کند ضروری است تا بتواند قرائت شفاف و روشنی از شخصیت شهید رئیسی ارائه کند.

به گزارش «محمود صابری زاده خبرنگار و فعال رسانه ای شهرستان های لامرد ومهر» این نویسنده کتاب، در گذشته دو رمان به نام های « به وقت بیروت و پرواز ۳۳ فرانکفورت قدس » را در حوزه جهاد و شهادت به چاپ رسیده است.

گفتنی است؛ زبان این داستان اول شخص است و شهید جمهور در این کتاب، روایتگر زندگی نامه خویش است؛ در گام آخر داستان به صورت سوم شخص، آن شب طولانی حادثه دردناک بالگرد را که همه مردم ایران چشم انتظار خبری از رئیس جمهور و همراهانش بودند حکایت می‌کند.

برشی از کتاب را باهم مرور می‌کنیم؛

مادرم دستانم را محکم گرفته بود تا در میان جمعیت گم نشوم. صحن به صحن را طی کردیم تا به کفشداری رسیدیم. روبه روی کفشداری ایستاد، جمله ای را زیر لب گفت و قطرات اشکی که انگار از قلبش برمی‌خواست روی صورتش جاری شد.

کفش های کهنه مان را به کفشداری داد، خم شد پیشانی ام را بوسید و گفت: سید ابراهیم! اینجا امن ترین نقطه دنیاست، هر وقت دلت گرفت، مشکلی داشتی و درهای دنیا به رویت بسته شد به اینجا بیا.

_ مادر جان! اینجا چه کسی دفن شده؟

_ کسی که هرچه ما داریم به برکت وجود اوست.

_ فقط هرچه ما داریم؟

_ نه پسر! هرچه همه دارند به برکت صاحب این حرم هست.

_ مادر! دلم برای پدر تنگ شده.

_ صاحب این حرم، از پدر هم برای تو دلسوزتر و مهربان تر است.

_ با رفتن پدر تکلیف ما چه می‌شود؟

_ امام رضا همیشه حواشش به ما هست.

پس از آن، لباسی را که تا کرده بود از زیر چادر درآورد و با لبخندی پر از مهر گفت: پسر! دوست دارم بعد از پدرت، این پیراهن طلبگی را همیشه بپوشی.

مادر مشغول به صحبت بود که خادمی چراغ به دست از کنار ما عبور کرد و من که نگاهم به او گره خورده بود، به چشمان مادر نگاه کردم و گفتم: مادرا! من دوست دارم طلبه و مثل این آقا خادم امام باشم.